



۲۰۱۷/۰۱/۱۱



غ. حضرت

## گمرک فتواها

فتوی یک اصطلاح فقهی - مذهبی می باشد. اگر حکم صریح یک مسأله اقتصادی یا عبادی یا سیاسی یا غیره در متون نصوص و کتب فقها یافت نشود، برای استخراج آن حکم، علمای دین با استفاده از اجتهاد علمی خویش، حکم یا احکام مناسب جهت مشروعیت بخشیدن به آن مسأله یا مسائل از صلاحیت قانونی (صدور فتوی) کار می گیرند که البته عواقب آن مستقیماً بر گردن صادر کننده فتوی یا مفتی می باشد.

به وفور اتفاق افتاده که مثلاً در مورد عین مسأله، فتواهای علماء دارای شکل و ماهیت غیر یکسان و حتی مغایر باهم می باشند که با در نظر داشت وسعت رحمانی دین، هر فتوا نزد پیروان خود قابل اعتبار می باشد که البته این امر وابسته به شرایط اجتماعی و اقلیمی و اقتصادی حاکم بر فتوا شنوندگان نیز می باشد.

لازم به تذکر است که احکام کلی دین بخصوص دین اسلام در نصوص و اظهارات صاحب شرع و همچنین بنیانگذاران مذاهب چند گانه به وضاحت بیان شده بناءً سوء تعبیر نشود که مثلاً یک مفتی در مورد تعویض حکم حرام بودن قتل و دزدی و خیانت، فتوای جدید صادر می کند بلکه منظور اینست که فتوا در صورت نبودن یک امر در نصوص و نوشته های بزرگان دین، قابل صدور و تائید می باشد.

در بین فتواهای گوناگون که در زمینه های گوناگون صادر شده، فتواهای جنگی - دفاعی بیشتر مورد توجه و اعتناء و توافق جمعی یک کشور یا یک کتله عظیم از مردم قرار گرفته و می گیرد. این گونه فتواها معمولاً در قبال متجاوزین و حکام مستبد از سوی مفتیان صورت می گیرد که این هم بستگی به موقعیت و شرایط حاکم بر آن جامعه می داشته باشد.

اولین قیام مسلحانه ای که در پی کسب و صدور فتوای شرعی در عرصه سیاسی - نظامی ثبت تاریخ کشور ما می باشد همانا قیام میرویس خان نیکه در برابر والی منصوب دولت صفوی ایران یعنی گرگین بود. میرویس خان به خاطر استحکام بخشی به نیت و اراده خویش مبنی بر قیام علیه گرگین و عساکرش نیاز به یک فتوای شرعی داشت، چون از یک طرف دولت صفوی خود را مسلمان می پنداشت و از طرف دیگر والی و سایر گماشتگانش دست به کارهای ظالمانه و ضد عفت عمومی میزد ازین خاطر برای میرویس خان نیکه قیام مسلحانه بدون مجوز شرعی یک عمل غیر شرعی محسوب می شد بناءً به خاطر توجیه اقدام مبنی بر قیام علیه گرگین، راهی سرزمین حجاز گردید، البته آن زمان مفتی ها و علمای مذهبی حجاز برخلاف مفتی های مفت اندیش امروزی سعودی، بچه های آدم بودند و بعد از گوش فرا دادن دقیق عرایض میرویس خان و بررسی تمام ابعاد مسأله، جواز قیام مسلحانه و مقاومت در برابر

دولت صفوی به میرویس خان اعطاء گردید که ایشان بعد از مراجعت به وطن، به مردم خود متن فتوا را خوانده و مردم هم دست به قیام زد تا اینکه گورگین را گورنشین و دست دولت صفوی را از منطقه خود کوتاه نمود. قیام دیگری که در نتیجه صدور فتوا های روحانیون صالح مثمر ثمر واقع گردید، اعلان جنگ و جهاد علیه خسربره ها و یازنه ها و کاکا ها و ماما های تونی بلیر بود در قرن نژده و بیست که البته این فتوا ها نیز مورد تأیید احاد ملت قرار گرفت.

فتوا ها معمولاً از دو جنبه برخوردار می باشند، یکی محلی و دیگری عمومی. فتوا های محلی اکثراً همان فتوای سیاسی - جنگی می باشند و فتوا های عمومی اکثراً مرتبط به احکام و ارکان تشریحی - عبادی می باشند.

بعد از تأثیر گذاری مثبت این دو فتوا (قیام در برابر دولت صفوی و قیام در برابر قشون انگلیس) فتوا ها، دیگر قدرت سحر آمیز و اصالت خود را از دست داد و اشخاص نا صالح و احمق و احياناً نوکر از صدور فتوا ها منحيث یک آله نامشروع علیه اشخاص صالح و حالات مطلوب، استفاده ناجائز نمود که مثال زنده اش فتوا های نا جوانمردانه روحانیون! علیه امان الله خان بود البته علت تأثیر دلخواه این فتوا ها، عمومی بودن و خالص بودن آن نبود بلکه علت تأثیر آن کمک همه جانبه استعمار در اشاعه و درست جلوه دادن این فتوا ها بود، و نه فقیه ترین و مردمی ترین روحانیون آنزمان مخالف اینگونه فتوا ها بودند.

مقطع تاریخی دیگری که نیاز به صدور فتوا احساس گردید ولی قبل از صدور فتوا، وجدان و افکار عمومی افتخار صدور آنرا کسب نمود همانا تجاوز شوروی بود. روحانیون نماها هنوز در دهلیز های دفاتر مفتیان تجارتي، منتظر بدست آوردن وقت ملاقات با مفتیان اجیر و کتبه شکم بودند که وجدان ملی، فریاد جنگ و مقاومت در برابر شوروی سر دادند، فتوای ملی قبلاً صادر شده بود که مفتیان مفت، فتوای جهاد و مقاومت را صادر نمود که البته در طی بازی های کثیف ده ساله (حضور شوروی) پیکر پاک! فتوا های شان، ده ها زخم چرکین خورده بودند و این زخم ها هنوز هم التیام چه، حتی چرکین تر نیز شده.

روحانیون مثل سایر اقشار جامعه، یک قشر می باشد و من منحيث عضو کوچک این جامعه به حکم ایمان و وجدانم با قشر قشر این جامعه عشق می ورزم ولی به مقام و منزلت روحانیون احترام خاص قائم و ضرورت وجود یک روحانی روشنفکر و مردمی و دانشمند را بیشتر از سایر اقشار می پندارم هرچند ضرورت وجود سایر اقشار نیز بسیار مبرهم می باشد. متأسفانه در آشفته بازار امروز حضور یک روحانی شجاع و دانشمند و مردمی و روشنفکر بسیار کمیاب و حتی نایاب است کما اینکه حضور یک رهبر سیاسی-اجتماعی صالح، نایاب می باشد. بهر حال ما امروز به یک روحانی فداکار در کنار یک رهبر خوش کردار و خوش پندار نیاز داریم که با فریاد های شیرین خود به مردم بگویند که قتل و قتال و انتحاری، تجاوز، رشوت گرفتن و دادن، قوم پرستی، نژاد پرستی، زبان پرستی، سمت پرستی و سایر اعمال ناپسند که برای ایجاد وحدت جامعه مضر باشند، حرام مطلق است، هرچند هر بنی آدم فطرتاً میدانند که ارتکاب اینگونه اعمال زشت یک جرم است.

خلاصه اینکه زمان گوش سپردن و توقع راست دانستن فتوا های احمقانه و زیر پا افتاده و دشمن پسند، سپری شده بخصوص فتوا هایی که مملو از تلبیس و نفرت باشند مثل فتوا های مُلا نما های خبیث پاکستان که طالب افغان را مجاهد!!!! خطاب می کند ولی طالب پاکستانی را تروریست خطاب می کند.

و اما اصل مطلب:

گرچه لفظ "فتوی" یک اصطلاح مذهبی می باشد ولی با توجه به تثبیت عمق ریشه این لفظ در افکار و ادبیات روزمره احاد مردم ما، می توانیم آنرا به سایر زمینه ها نیز تعمیم داده و عملکرد بعضی از افراد را نیز زیر ساطور بررسی فتوا، مورد بررسی قرار داد.

فتوا صادر کردن ها فقط مربوط به قشر روحانیون (البته چهار پنج ستاره) نیست، یا بهتر بگوئیم تنها روحانیون نیستند که کام شان با صادر کردن فتوا شیرین می شود بلکه سایر اقشار جامعه منجمله دانشمندان علوم بشری و حتی علوم طبیعی نیز از صادر کردن فتوا ها سود و لذت می برند.

هر کدام ما شاهد هستیم که یک داکتر طب گفته (البته گفته یعنی اینکه فتوا صادر کرده) که خوردن کچالو مفید است، دیگری گفته نه، کچالو خصوصاً کچالوی سرخ شده سرطان زا می باشد. یکی گفته که تجویز انتی بیوتیک مقابل ویروس مؤثر است، دیگری گفته نه، اصلاً تأثیر ندارد، یکی گفته ورزش خصوصاً دوش برای سلامتی مفید است، دیگری گفته نه، فوتبالر ها در کبر سن مبتلاء به دردهای مزمن زانو و ساق پا خواهند شد. یکی گفته نوشیدن الکهول حتی یک جرعه اش برای سلامتی ریه و کبد و مغز مضر است، دیگری گفته نه، هفته یا ماه یک دفعه نوشیدنش نه اینکه ضرر ندارد بلکه فایده هم دارد (البته یکی از فوایدش شاید این باشد که دزد جرئت نزدیک شدن به خانه هفته خور ندارد، هیچ فرق سر، طاقت اصابت بوتل هشت صد گرامی را ندارد). البته داکتر های طب بدون استثنای این شهادت را دارند که در معاینه خانه خود، آهسته در گوش مریض خود بگویند که تنباکو اصلاً چیز خوب نیست و حتی دشمن سلامتی است ولی بیچاره ها از ترس خوردن سوته توسط صاحبان بزرگ صنایع تنباکو، از صدور فتوای همه گیر و جهانی مبنی بر تحریم استعمال دخانیات عاجز اند. فتوایی که شاید منجر به بهبودی وضع صحتی نیمی از آدمیان کره زمین شود.

و اما در مورد فتوا های صادر شده توسط دانشمندان علوم بشری عرض شود:

یک تاریخ دان با نوشته های خود فلان رهبر سیاسی را ناجی و پرچمدار بهبودی وضع مردم می داند، تاریخ دان دیگر برخلاف وی، همان رهبر سیاسی را باعث به وجود آوردن وضع فلاکت بار بعدی معرفی می کند. یک جامعه شناس یکی از مقاطع تاریخی را مقطع خیر میداند ولی جامع شناس دیگر، عین مقطع تاریخی را شرّ مطلق میداند.

یک تاریخ دان با ارائه اسناد معتبر، فلان کشور استعماری را توطئه گر و باعث ایجاد اختلاف بین مردم میداند ولی یک تاریخ دان دیگر با ارائه اسناد معتبر!، منکر دخالت فلان کشور استعماری می باشد و عوامل بدبختی و اختلاف مردم را ناشی از یک امر دیگر می پندارد.

یک اقتصاد دان، برای رونق بخشیدن وضع اقتصادی کشور خود، بازار آزاد را بهترین الگو معرفی می کند ولی اقتصاد دان دیگر الگوی اقتصاد نیمه سوسیالیستی را بهترین الگو معرفی می کند. یک اقتصاددان، عضویت در سازمان تجارت جهانی را موجب شکوفایی اقتصادی کشور معرفی می کند ولی اقتصاد دان دیگر عضویت در این سازمان را موجب ضربه خوردن پویایی تولید داخلی میداند.

و اما در مورد فتوا های فرهنگی:

یکی می گوید استعمال کلمه " دانشگاه " کفر ورزی مطلق ملی است زیرا این کلمه یک کلمه وارداتی می باشد، دیگری می گوید، نه بابا، واردات یعنی چه، از جنگل و باغات مشترک ما و همسایه یک چوب به نام " دانش " و " گاه " کنده شده و در جایی دیگر از آن یک چوکی و میز و صندلی و دروازه و الماری و غیره به نام " دانشگاه " مونتاژ و دوباره وارد شده و مورد استفاده مشترک ما قرار گرفته، دیگری می گوید نه، درست است که " دانش " و " گاه " موجودات

آشنا هستند ولی در جعبه این میز مونتاژ شده، پیام های مرموز قرار دارند، دیگری گفته، نه، ظرفیت شکم لفظ " دانشگاه" به اندازه نیست که پیام های مرموز را در خود بگنجانند و می افزاید که "پوهنتون" نیز شاید یک تولید مرغوب داخلی باشد اما رغبت و میل نسبت به یک شیء، ربط به خوب بودن یا بد بودن آن شیء ندارد. یکی می گوید، حالی خیر باشد برادر، دری زبانها "دانشگاهش" بنامد و پشتو زبانها "پوهنتونش" بنامد، دیگری می گوید، نه فقط همین "پوهنتون" پشتو تثبیت گردد، بلاخره دیگری می گوید، نه، هیچ قدرتی توانائی تحمیل این نظر را بر یک محصل غیر پشتون نخواهد داشت.

گریه آور و خنده آور اینجا است که پشتون جان آنسوی خط دیورند، این لفظ اصیل! پشتو (پوهنتون) را نیز قبول ندارد و به نام اینکه این لفظ ساخت یک کشور دیگر است، مورد استفاده خود قرار نمی دهد. به این می گوید "جاهلیه الاخیره".

این حال و روز فرهنگ تقابلی است،

به حال و روز فرهنگ خودی دیده شود،

در پشتوی ما به اندازه دو کیلو حروف "یا" وجود دارند،

یکی فتوا صادر می کند که نه نوشتن "یای مناسب" اصلاً به حیثیت کلمه لطمه وارد می کند و دیگری می گوید استفاده از لغت "سیب" در جمله پشتو، به حیثیت جمله پشتو لطمه وارد می کند یعنی "سیب" در شهر پشتو از خود پدر و مادر دارد به نام "منه".

به این واقعیت باید اعتراف نمود که زبان دری یا فارسی یا پارسی یا هر شهادی که است از یک صلابت و ثبات خاص برخوردار می باشد نظر به زبان پشتو. به این معنی که از جنوبی ترین نقطه کشور عزیز ما تا شمالی ترین و از شرقی ترین تا غربی ترین نقطه، اگر یک کسی به دری بنویسد هیچ خواننده آن مطلب، بخصوص اینکه نویسنده و خواننده هر دو میرزا های بناروالی باشند، در مفهوم آن اظهار عجز نخواهد نمود یعنی صد فیصد یا بیشتر، به درک و مفهوم نوشته های یکدیگر نائل می شوند. ولی زبان پشتو عاری از این خصیصه زیبا می باشد. از شمال ولایت فراه به استقامت هلمند، قندهار، زابل، غزنی، وردگ، لوگر، مشرقی، تا پکتیا و در صورت داشتن ویژه تا دورترین نقطه ایالت سرحد، نه لهجه پشتو یکسان و یک دست است و نه هم نوشته یک متن یکسان و همه فهم. و اما:

صدر فتوا ها! در مورد مسائل فرهنگی یک امر بسیار معمولی و طبیعی و فاقد عواقب ناگوار می باشند، نه صدور فتوا کدام مصرف دارد و نه هم پیروی ازین فتوا ها کدام ضرر دارد ولی آنچه که باعث احساس خطر است، وجود و صدور فتوا های تباری و قومی و ضد ملی می باشد. فتوا ها در مورد مشروعیت بخشیدن برای نفی یکدیگر، نه تنها خلاف افغانیت می باشند بلکه خلاف کرامت انسانی به حساب می آید.

من به برادر عزیز تاجیک و پشتون خود خاضعانه عرض می کنم که ما باید شکر گذار این نعمت بزرگ باشیم که انسان هستیم. مقام انسانیت خیلی بلندتر از این حرفها است، وجود جنت و جهنم بخاطر پاس داشت و گرامی داشت مقام انسانیت می باشد (ور نه یک مار و گژدم نیز شاید بسیاری از موجودات زنده را با نیش زدن های خویش از پا درآورده باشند ولی هیچ مسؤولیت بر گردن شان نیست کما اینکه یک خر در طول زندگی هژده ساله خود برای یک دهقان مسکین مفت و رایگان حمالی نموده و یا یک اسب نجیب! برای یک سرمایه دار نجیب! در مسابقات اسب دوانی عرق ریخته ولی هر دوی شان از مکافات و مجازات بعدی مبراء می باشند)، اما، ما پشتون و تاجیک و هزاره و

از یک که خویش را انسان و مسلمان می‌پنداریم باید این پیام انسانیت و مسلمانی را به درستی درک کنیم که حتی کوچک‌ترین نیات سوء و کردار سوء ما ثبت کمپیوتر هستی ما می‌گردد و ما باید روزی جوابگوی این نیات و اعمال سوء خویش باشیم و این نکته را بدانیم که عبادت و بندگی فقط این نیست که ریش بگذاریم و به پشتو بگوئیم که "شکر دی چه مسلمانان و پختانه! یو" و یا از مرحوم حبیب الله خان کلکانی به عنوان خادم دین رسول خدا تمجید کنیم، حرف در این نیست که مقوله خادم بودن آن مرحوم درست است یا نادرست بلکه حرف در این است که خود ما چه قدر به دین خدا پابند هستیم، به این نکته ظریف باید باندیشیم که یک خادم کوچک این دین خدا اینقدر نزد دوستان و مخلصینش عزیز هست پس خود دین و خود پیغمبر چقدر عزیز و گرامی باشند. اگر قرار باشد که حرف و عمل خادم دین رسول خدا را قبول نمائیم پس حرف خود رسول خدا را بیشتر قبول کنیم، اصلاً یک سؤال دیگر؛ این مرحوم حبیب الله خان کلکانی (که بنده نه به گفتار طرفدارانش و نه به گفتار مخالفینش هیچ اعتقاد ندارم) که ادعای خادم دین رسول خدا می‌نمود، آیا این رسول خدا تاجیک بود (هست) یا پشتون؟ یا نی، نه تاجک بود و نه پشتون بلکه حرف دل این رسول بزرگوار این بود و این می‌باشد که انسان در لحظه تولد یک موجود سبکدوش و پاک است که باید در لحظه مرگ نیز همچو سبکدوش و پاک باشد. گناهان صغیره و حتی بعضی گناهان کبیره قابل بخشش اند ولی گناه سبک شمردن یک انسان و یک هموطن قابل بخشایش نیست زیرا سبک شمردن انسان آنهم به خاطر قومیت و نژاد و سمت حتماً از سنگر شیطان و پناه گرفتن در سنگر شیطان صورت می‌گیرد و رهائی و فرار ازین سنگر خطرناک کار بس دشوار است بناءً شمولیت این سنگر در لیست عفو شوندگان نیز بس دشوار می‌باشد مگر با توبه.

و اما فتواهای خطرناک:

یک جنرال (که نمی‌دانم اکنون هم دارای وظیفه رسمی می‌باشد یا نی) در یکی از برنامه‌های تلویزیونی، در پهلوی یک افغان ملتی کتبه نشسته و انگشت شصت خود را به طرف قوم شریف غیر پشتون تکان داده و می‌گوید که اگر خشم انقلابی! و قومی! و ملی! اش توران کند، تمام اقوام غیر پشتون را به آن سوی لب آمو فراری خواهند نمود، وه، مبارک باشد!!!!، جنرالی که در کنار سایر جنرال‌های تاجیک و ازبک و احیاناً هزاره، ده سال تمام زیر قومانده مستقیم مستشاران شوروی مصروف کشتن زن و مرد و پیر و جوان و مرغ و خر و گاو و گوسفند سرزمین آبائی خویش بود، امروز تبدیل شده به یک وطن پرست و مردم پرست!!!، نفرین هژده هزار عالم بیارد بر این قلب و این روح و این احساس و این جوارح.

در مقابل، یک جنرال تاجیک نیز که در عین موقف جنرال پشتون تبار قرار داشت به یاهو گوئی هائی پرداخته که با هیچ منطق سازگاری ندارد.

برادران تاجیک و پشتون ما بدانند که هر کدامش دارای بعضی خصائل نهایت پلید و نهایت زیبایی اند، می‌توانند در پرتو ایمان، خصائل زشت خویش را اصلاح و خصائل پسندیده خویش را با هم تقسیم کنند. یک خصلت پاک که برادر تاجیک ما دارد اینست که خود را فقط تاجیک میدانند ولی برادر پشتون ما به مرض مزمن و مزخرف و غلجی بودن و درانی بودن و خدران بودن و منگل بودن و خوگیانی بودن و بارگزائی بودن و پوپلزائی بودن و توخی بودن و نورزائی بودن و ... و ... مبتلاء اند، البته انتخاب این القاب صرف جهت تعارف ظاهری و غیر نیش دار هیچ ممانعت و مشکل انسانی و معنوی ندارد ولی مشکل زمان خطرزا و آلاینده و تباه کننده می‌شود که در عمق این دریای شوره زار دست و پا بزنیم یعنی قوم و نسب و تبار و سمت و فرهنگ خویش را بالاتر و افضل از دیگران

بدانیم که این خصلت شیطان است، شیطان نیز ظاهراً یک موجود مؤحد است و حقانیت توحید و نبوت و معاد را درک می کند ولی به آن مؤمن نیست.

همچنان خصلت زیبای یک پشتون پاک سرشت (نه هر پشتون) نیز باید الگوی برادر تاجیک و هزاره قرار بگیرد، این خصلت زیبا عدم تعصب زبانی در برابر دری و دری زبانان و عمدتاً تاجیک می باشد، هر پشتون وطن دوست و انسان دوست با کمال شوق زبان دری را یاد می گیرد و از آن در جهت تکامل احساس وحدت ملی بهره می جوید، در مقابل، یک برادر تاجیک و هزاره نیز مکلفیت ملی و انسانی دارد که اگر یاد گرفتن زبان پشتو برایش مشکل یا غیر ضرور است حداقل نسبت به آن بی ادبی و بی احترامی نیز نکند.

حرف برادرانه ام به برادر تاجیک این است که بعضی یا شاید بسیاری از رهبران فکری شان همواره ادعا دارند که تشکیل دولتی به نام افغانستان یک جفای قومی بود که نه باید نامش افغانستان می بود و نه هم باید بنیانگذار و رهبران بعدی اش پشتون تبار می بودند.

من درین سودای تاریخی - قومی - سیاسی زیاد بلدیت ندارم و اصلاً بلدیت ندارم ولی اینقدر می دانم که اگر همین معامله شراکتی پشتون و افغانستانی!!!! نمی بود و دولت افغانستان فقط در حدود جغرافیای قومی تباری (آنهم جغرافیای پشتون) تشکیل می شد و شما برادران بزرگوار خارج ازین حلقه افغانی یا به زعم شما پشتونی، قادر به تشکیل دولت دلخواه خود تان می شدید، با توجه به وجود خرس های منتظر در آنسوی آمو و با توجه به نقشه های استراتژیک آن خرس ها چه تزاری چه بلشویکی، آیا شما به سرنوشت تاجیکستانی و ازبکستانی و قرقرستانی و ترکمنستانی گرفتار نمی شدید؟ آیا شما باز هم منکر شیرینی نتیجه تجمع در زیر بیرق دولت افغانستان هستید؟ دولتی که متشکل از همه اقوام این سرزمین بود، دولتی که مردمانش به شمول شما عزیزان بعد از دو صد و چند سال موفق به خلق حماسه ها و امحای امپراطوری های شکست ناپذیر شدند که طبعاً شما نیز امروز در افتخارات آن سهم بارز دارید و اگر اشتراک ملی پشتون و هزاره که محصول همان دولت ابدالی است، نمی بود امروز شما از داشتن این افتخارات بی بهره بودید. و ضمناً پشتون هم باید بدانند که اگر جان فشانی های برادر تاجیک و هزاره نمی بود، پیروزی علیه نیروهای متجاوز شوروی سخت دشوار و حتی ناممکن بود بنا بر این فتوا های صادر شده مبنی بر حذف و نفی یکدیگر ما را دچار بربادی انسانی و ملی و ایمانی خواهند نمود بناءً نه تنها اینکه به آن گوش فرا ندهیم بلکه علیه این گونه فتوا ها با جدیت بجنگیم و ضمناً از قدرت منفی یکدیگر باید سخت ترسید، ترس از ناحیه اینکه نگین قیمتی الماس (کشور و وحدت ملی) آسیب ببیند. به نظر این حقیر، وضع امروزی سیاسی - قومی ما درست به شکل یک قرن پیش شباهت زیاد دارد، یعنی رویارویی دو قدرت جهانی، یعنی روس و انگلیس با این تفاوت که صد سال پیش تقابل این دو تا در بیرون سرحدات ما انجام می گرفت ولی امروز این تقابل نا محسوس در درون خاک ما احساس می شود، آن زمان، روسها بیشتر در موضع انتظار حمله و پیشروی به سوی جنوب بسر می بردند و انگلیس در حالت دفاعی قرار داشت ولی امروز مسأله تقریباً برعکس شده یعنی انگلیس اراده داشته و یا دارد که توسط گماشتگان خود روس ها را در غار خود محاصره و مجبور به باج دهی نمایند، البته نطفه بیت های این نمایش نا زیبا زمان بسته و پخته شد که سردمداران هفت ثور دچار انشعاب شدند (البته از روز اول تشکیل حزب نیز دچار انشعاب مخفی و نا محسوس شده بودند)، شخص نور محمد تره کی با اینکه خویش را ظاهراً یک انترناسیونالیست آتشین می پنداشت ولی در درون خود سخت فارسی ستیز و تاجیک ستیز بود، همچنان شخص ببرک کارمل با اینکه خویش را یک انترناسیونالیست آتشین می پنداشت ولی در درون خود سخت پشتو ستیز و پشتون ستیز بود که بهترین دلیل این مدعا، عدم توفیق و یا

عدم علاقه مبنی بر بکارگیری زبان های زیبای دری و پشتو توسط این دو نابغه بالغه می باشد. بعد از اینکه پیکر ترسناک هفت ثور توسط جلادان هشت ثور (البته جلادی یک حرفه و کسب است) به دار آویخته شد، هواداران فکری این دو نابغه در دو جبهه مختلف که قبلاً در صفوف به اصطلاح، مجاهدین تشکیل شده بود رسوب و رسوخ نمود که یکی از سوی روس ها از توجه نسبی برخوردار بود و دیگری از توجه مطلق انگلیس برخوردار بود و نتیجه این جبهه گیری ها و موضع گیریها آن چیزی شد که امروز مشاهده می شود، سخن کوتاه اینکه، همان صف بندی های یک قرن پیش در حال وقوع و بلوغ می باشد که البته افغان های صالح و پاک اندیش و عوام و عمدتاً بی قلم و بی زبان که اکثریت این اقوام را تشکیل داده، درین جبهه خطرناک حضور ندارند و وجود این جبهه را خسران دین و دنیای خویش می داند.

به اصطلاح، از گپ گپ می خیزد،

علت رشد ریشه این نمایش خانمانسوز در زیر خاک تاریخ یکصد ساله نهفته است، جای تعجب است که این ریشه زهرآگین چرا مورد توجه تحلیلگران اجتماعی- تاریخی ما قرار نگرفته، کدام ریشه؟ این:

مفتی ای که برای اولین مرتبه فتوای کافر شدن شاه امان خان را صادر نمود پشتون بود، سرباز مسلحانه ای که در برابر قوای دولتی سر به شورش درآورد پشتون بود، مناطقی که از وجود تسلط دولت امانی پاک! گردید مناطق پشتون نشین بودند، خلاصه همه چیز توسط پشتون آغاز و انجام گرفت ولی در رأس دولت جانشین امان خان، یک برادر تاجیک ما قرار گرفت، این چرا؟ آیا این یک امر تصادفی بوده؟ نه، هرگز،

این یک پلان توطئه آمیز بود و این یک تخم افشانی تلبیسی ای بود که بعد از یک قرن ثمر شیرینش نصیب انگلیس و ثمر تلخش نصیب ما مردم بیچاره گردید. همچنان اسکان دادن هزاران پشتون در مناطق شمال که توسط دولت های سابق صورت گرفت، شاید این عملیه (اسکان دادن پشتون تبار در شمال) در روز اول به خاطر دولت داری سالم و ملی اندیشانه و با نیت پاک دولت مردان زمان صورت گرفته باشد ولی با توجه به نیت خبیثانه انگلیس، دور از ذهن نیست که توصیه این عملیه به خاطر ایجاد تلخی های بعدی (یکصد ساله) در ذهن و سلیقه دولت مردان وقت تعبیه شده باشد.

بهر حال، من چند لحظه مصروف پاک نمودن و زدودن عرق های جبینم که ناشی از خشم و نفرین احتمالی برادر پشتون و تاجیکم نسبت به خودم به خاطر این یاوه گوئی ها!! می گردم و بعد به تنهایی یا همراهی دیگران (اگر می خواهند همراهی کنند) در در ورودی گمرک فتوا ها حضور می یابم.

"تقریباً سی و شش سال پیش، وزارت مالیه، به ریاست وزیر و رؤسای مربوطه یک جلسه اضطراری و سری و عاجل دایر نمود. در ختم جلسه تصمیم مهم اتخاذ گردید که ماستر ملانصرالدین را که منحیث پیاده در مستوفیت ولایت بادغیس مشغول به کار بود، به تقاعد سوق دهد. ماستر صاحب تقاعد گردید، در خانه هم دق آورد، به توصیه و تشویق زن خود به خاطر بهتر ساختن زندگی، یک گادی کهنه و یک اسب لاغر خرید. چرخ یا ارابه دست راست گادی چهار درجه انحناء داشت و چرخ دست چپ پنج درجه انحناء و انحراف داشت، یعنی راندنش سخت و پُرخطر بود با اینهم ماستر صاحب با گادی و با اسب جور آمده بود، خوب بود یک لقمه نان بدست می آورد. بعد از چندی، به خاطر انجام یک مسافرت عاجل باید دو هفته از کسب و کار خود دست می کشید که این کار به ضررش تمام می شد، تصمیم گرفت که یک گادی وان (گادی ران) مؤقت پیدا و استخدام کند، این کار انجام گرفت و یک گادی وان به نام لالا شبنم

را پیدا و گادی را به وی سپرد البته یک سلسله تشریحات و توضیحات و هدایات را نیز به لالا شبیم ارائه نمود، مثلاً نرخنامه را برایش توضیح نمود و گفت که گادی را به احتیاط براند و به اسب علف زیاد یا کم نخوراند که در صورت چاقتر شدن باغی می شود و در صورت لاغرتر شدن زاغی و ساچق ماچق و چاکلیت ماکلیت هم به اسب نخوراند که برای دندان هایش صدمه می زند و ضمناً برایش گفت که اگر گادی چپه و واژگون شود یا در یک چاله سقوط کند سعی شود که مقصر این مشکل، مسافرین شوند. خلاصه تمام هدایات لازم را بیان و در آخر از لالا شبیم پرسید که اگر در زمینه کدام سؤال داشته باشد می تواند بپرسد. لالا شبیم با خونسردی تمام گفت که بلی تمام بیانات را شنیده و عملی خواهم نمود منتهی یک سؤال دارم، سؤال این است که مثلاً نرخ مسافت بین فلان جا و فلان جا دوازده روپیه می باشد، ماستر گفت بلی همین طور است، لالا شبیم پرسید که آیا این دوازده روپیه را من به مسافر می پردازم یا مسافر به من خواهد پرداخت؟ ماستر ملا نصرالدین با تعجب توأم با خشم گفت که تو چرا؟، طبعاً که مسافر می پردازد، لالا شبیم متقابلاً گفت که کسی که جرئت می کند با این گادی چال زده و اسب خال زده و در مانده سفر کند یعنی در واقع به استقبال مرگ مفاجات بشتابد مستحق پرداخت دوازده روپیه از طرف گادی وان نمی باشد؟ ماستر در جوابش گفت که برو برادر پُشت کارت، من اگر قرار باشد در فکر سرنوشت مردم باشم، اسبم از گشنگی می میرد."

حال من به تاسی از قلب خوش جناب آقای لالا شبیم از رئیس گمرک می پرسم که آیا این ما هستیم که باید قیمت محصول این صندوق های مملو از فتوا ها را بپردازیم یا این گمرک است که از بابت حمل و تخلیه این صندوق برای ما مزد پرداخت خواهد نمود؟

اگر قرار بر این باشد که ما ملزم به پرداخت محصول این صندوق ها باشیم که سراپا با خُسران دین و دنیا مواجه هستیم و اگر قرار باشد که ریاست گمرک بابت حمل آن به ما حقوق بپردازد، خانه اش آباد، ما اخلاقاً و ایماناً مکلفیت داریم که این صندوق های سُربی را به دریای فراموشی و بی اعتنائی پرتاب کنیم تا از شرش در امان باشیم.

ما هیچ نیاز به این فتوا های مذهبی و فرهنگی و تباری و تاریخی نداریم، ما فقط یک فتوا را می شناسیم که روی کاغذ انسانیت با قلم فطرت نگاشته شده و محتوای این فتوا این است که زمین و دریا و کوه و درخت و باغ و حیوان و پدر و مادر و برادر و زن و شوهر و طلا و نقره و فرهنگ و زبان و هنر و ادب و قوم و تبار و نژاد و کشور و شهر و کوچه و همسایه و خلاصه هر داشته مادی و معنوی به مثابه یک خانه مجهز کرائی می باشد که صاحبش هستیم ولی مالکش نیستیم و فقط کوبیدن یک میخ بیجا درین خانه کرائی که ما کرانه نشینش هستیم، ما را در برابر

مالک اصلی آن پاسخ گو قرار خواهد داد. فقط همین. ۲۰۱۷/۱/۴



